

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

یاد بگیرد. عرض شد به اینکه حق این است که بعضی از مسائل بیش از این تأثیر دارد. مثل مسائل قرائت، یاد بگیرد مخارج حروف را و قرائت را، آن اصلاً توقف دارد ادای کلمات بر علم.

به هر حال اما این علم، علی کل حال وجوب نفسی نیست. نسبت داده شده به صاحب مدارک که وجوبش، وجوب تعلم، وجوب نفسی است. عرض کردیم معیار در اینکه وجوب نفسی باشد یا غیری باشد این است: اگر خطاب و عقاب به اصطلاح به خود آن چیز تعلق گرفت می شود نفسی. چون در روایت دارد «هلا تعلمت»، پس معلوم می شود وجوبش وجوب نفسی است. این نسبت داده شده به مرحوم صاحب مدارک. من فعلاً چیزی نمی توانم بگویم چون نشده مراجعه کنم به مدارک و این ها. بعد این که ایشان می فرمایند تعلم قبل از وقت هم واجب است. چون عرض کردیم احکام عقلیه وقت و زمان نمی شناسند، تابع وقت و این ها نیستند. می خواهد قبل از وقت باشد. اگر بداند که بعد از وقت تکلیف دارد، از آن اول تکلیف، تکلیف دارد. باید احکام شرعی خود را یاد بگیرد، آدم می خواهد الان بهش به اصطلاح تکلیف شده باشد یا نشده باشد. این طبیعت وجوب عقلی این طور است. متوقف بر فعلیت تکلیف نیست.

بله، در اینجا ایشان می فرمایند به اینکه بعد از این مرحوم نائینی می فرمایند که اگر بداند که ابتلا به او پیدا می کند، اینجا باید یاد بگیرد. با آن که می داند ابتلا بهش پیدا می کند. خب این واضح است چون می داند به حال ابتلا است، باید انجام بدهد. اما آنجایی که و یعنی مسئله، مسئله به اصطلاح «عام البلوی» به قول ایشان، قدمای ما. اما اگر مسئله مسئله «عام البلوی» نیست، این را ایشان می فرمایند: «فظاهر الفتاوی عدم وجوب التعلم مع عدم العلم و الاطمئنان، بعدم ابتلا». و «و لعله لجریان الاستصحاب»، ایشان می فرمایند: «احتمالاً به خاطر استصحاب». چون الان که ابتلا ندارد، استصحاب می کنیم عدم ابتلا را. چون شک دارد ابتلا پیدا می کند یا نه.

بله، می گویند: «بل ان حکم العقل بوجوب التعلم حکم طریقی است، نظیر حکمی بالاحتیاط فی باب الدماء و الفروج و الاموال» بله، نظیر احتیاط، عرض کردیم این احتیاط در باب فروج و اموال و دماء احتیاط به مقتضای اصل عملی است. این اشتباه پیش آمده. احتیاط به مقتضای اصل عملی ابداع نفس است. این ابداع را گاهی شارع درست می کند، گاهی خودمان درست می کنیم.

این ربطی به این مسائل تعلم ندارد. یعنی من خواندم عبارت ایشان را. چون بناست که فقط بخوانیم، یک نکاتی را که محل کار هست. «كان الاصل الموضوعی رافعا لموضوع حکم العقل.» مراد از اصل موضوعی هم در اینجا استصحاب است. استصحاب عدم ابتلا. بعد این را توضیح می دهد مرحوم خود نائینی (آقایان مراجعه کنند صفحه ۲۰۷) مراجعه کنند. بله. «و لا و الا و لا دافع لهذا الاستصحاب.» آن وقت در این استصحاب دو تا اشکال می کنند. یک اشکال این است که این استصحاب استقبالی است. این اصطلاحی دارند «استصحاب استقبالی» و آن اینکه الان یقین دارد، شک مال آینده است. آیا این حکم یقین را که الان هست به آینده سرایت می دهد یا نه. یعنی در باب استصحاب شرط است که یقین اول باشد، بعد شک بیاید. زمان یقین اول باشد، زمان یقین ماضی باشد، شک فعلی باشد. یعنی ما مثلاً یک ساعت قبل یقین به طهارت داشتیم، الان شک در طهارت داریم. این می شود استصحاب. اما اگر استقبالی باشد نه، استصحاب جاری نمی شود. این مطلب که استصحاب استقبالی جاری نمی شود، نسبت داده شده به مرحوم صاحب جواهر (قدس الله نفسه) که استصحاب استقبالی جاری نمی شود.

بله. و «و توهم ان حکم العقل فی مقام نظیر حکمی بقبح التشریع». بله، «و نظیر حکم العقل بقبح التشریع الذی یحکم بقبحه فی صورة العلم و الظن و الشک و الوهم.» تشریع. این حکم، حکمش تشریع است. بعد ایشان می گوید: «و یدفع الاول» اولی، یعنی استصحاب استقبالی، دفع می شود به اینکه: «لانه لا مانع من جریان الاستصحاب.» الان معروف است در السنه معاصرین ما این است که استصحاب استقبالی هم جاری می شود. یعنی بعبارة اخرى در باب استصحاب آنچه که مهم است، یک یقین است و یک شکی که بعد پیدا می شود. حالا این یقین گاهی سابق است، شک هم سابق است. بنایشان این است که این استصحاب جاری نمی شود چون شک باید فعلی باشد. یک دفعه دیگر یقین سابق است، شک فعلی است، که الان. این استصحاب جاری می شود. یک استصحاب دیگر این که یقین الان است، شک آینده است. این را اصطلاحاً به آن می گویند استصحاب استقبالی که عرض کردم مشهور بین معاصرین ما جاری می شود. یکی دیگر این که یقین هم آینده است، شک هم آینده است، هر دو آینده است. یقین هم در آینده است، شک هم در آینده است. این را هم می گویند استصحاب استقبالی. این هم مشهور این است که جاری می شود. لکن صاحب جواهر گفته: «ظاهر الادله این است که در باب استصحاب، یقین در زمان سابق باشد و شک در زمان فعلی باشد.» پس استصحاب استقبالی جاری نمی شود.

عرض کردم حضورتون که مرحوم نائینی مثل مشهوری که عرض کردم، غالباً استصحاب جاری می شود. ما در استصحاب، یقین سابق و شک لاحق می خواهیم. دیگر در باب استصحاب زمان را در نظر نمی گیریم. زمان یقین سابق باشد، شک الان فعلی باشد. این را در باب

استصحاب در نظر نمی گیریم. ما توضیحات کافی در این جهت در باب استصحاب عرض کردیم. در حدیث «لا تنقض الیقین» بیشتر عرض شد توضیحات مفصل. حدود ۱۶-۱۷ احتمال و آثاری که بر این «لا تنقض الیقین بالشک» ما بار کردیم. عرض کردیم اهل سنت به جای «الیقین لا تنقض الیقین بالشک» «الیقین لا یزال بالشک» یا «لا یزول بالشک». تعبیرشان «الیقین لا یزول بالشک». تعبیری که دارند این است. بعد از این قاعده «الیقین لا یزال بالشک»، حدود ۱۰-۱۲ قاعده درآوردند. «اصالة الحقيقة» هم از این درآوردند. مسئله، مسائل متعددی را از این. یک ۵-۶ تا ما اضافه کردیم، شد ۱۷-۱۸ تا. تفصیلش در باب استصحاب و آنجا عرض کردیم در باب استصحاب اگر ما باشیم و مقتضای قاعده، استصحاب یک اصل عقلایی است. یعنی در بین عقلا یک حالت سابقه ای که پیدا می شود، آن را ادامه می دهند. و حقیقت استصحاب این توضیحش خیلی مهم است یعنی نکته بسیار مهمی است، حالا ما اینجا یک کمی شرحش می دهیم، چون خیلی مهم است و جایی شرح داده نشده. حقیقت استصحاب، «توسعة الیقین بقاء» این حقیقت استصحاب در سیر عقلا، آن یقینی که به حدوث پیدا می شود، این یقین به بقا پیدا بشود. «توسعة الیقین بقاء».

اگر ما حقیقت استصحاب را این بدانیم، فرق نمی کند حالی باشد یا استقبالی باشد. این یقین را می گوئید شما توسعه بدهید. «توسعة الیقین بقاء» این معنای استصحاب است. آیا این معنا از روایت «لا تنقض الیقین بالشک» در می آید یا نه؟ بحث سر این است. خب آقایان ما علمای ما مشهور به اینکه ایشان، مشهور بین متأخرین عرض کردم این متأخرین از زمان مرحوم وحید بهبهانی شروع شده. مخصوصاً در شبهات حکمیه.

توضیحاً عرض کردم این روایت «لا تنقض الیقین بالشک» در کافی و در فقیه نیامده. یعنی در قرن چهارم که در قم ارتکاز حدیثی شیعه است، در قرن چهارم اول مرحوم کلینی اول قرن چهارم، ۳۲۹ یا ۳۸۱ مرحوم کلینی متوفای ۳۲۹ است، مرحوم صدوق متوفای ۳۸۱ است. ما تقریباً به وفات مرحوم صدوق، تقریباً می شود گفت: «مدرسه قم خاتمه یافته.» البته احتیاطاً تا ۴۰۰. و الا بعد از مرحوم شیخ صدوق، یک شیخی که در رتبه ایشان باشد هم فقیه باشد، هم محدث جلیل القدری باشد ما نداریم. تقریباً می شود گفت مدرسه.

لذا من همیشه عرض می کنم مکتب قم از سال های ۲۰۰ شروع شد تا سال ۴۰۰. این ۴۰۰ در حقیقت از باب تسامح است. و الا با وفات صدوق ما کسی نداریم که در این رتبه باشد هم توصیف به فقیه شده باشد، هم محدث بزرگواری باشد. البته مرحوم صدوق بسیار بسیار بسیار متأثر است به استادش ابن ولید. و واقعاً هم ابن ولید حق دارد انسان بهش مقلدش باشیم. مجموعه عباراتش این است که اگر ابن ولید حدیث را قبول کرد، صحیح دانست آن هم می داند، ندانست، نمی داند. مجموعه عباراتش را نمی خواهم الآن بخوانم.

و ابن ولید هم مال قرن اول قرن چهارم است. ابن ولید هم دوره کلینی است. کلینی ۳۲۸ یا ۳۲۹. احتمال ضعیفی هم هست ۳۲۴، اما نگفتند. چون در عبارات مورخین آمده به اصطلاح سنة تناسب النجوم. این به اصطلاح شهاب، باران شهاب، باران شهاب، باران به اصطلاح این بله از شهاب سنگ نه، باران شهاب. یعنی خیلی پشت سر هم شهاب‌ها می‌آیند. یک تعبیر خاصی دارد تناسب النجوم. بله، این اصطلاحاً بله بارش... باران شهاب، باران شهاب. بهش می‌گویند یک چیزی هم می‌گویند حالا مراد من واضح است. این می‌شود گاهی اوقات در طی سال‌ها می‌شود.

می‌گویند در بغداد یک تناسب نجوم واقع شد. و این سال وفات مرحوم کلینی هم هست. این تناسب نجوم به حسب تاریخ ۳۲۴ است. اما ثبت کردند وفات ایشان را ۳۲۹. اما تناسب نجوم به عنوان تاریخی ۳۲۴ است. بارش شهاب‌ها، یعنی شهاب همین جور پشت سر هم می‌آیند این شهاب سنگ‌ها پشت سر هم ممکن است آسمان را گاهی روشن بکنند از بس که زیاد هستند، این بارش شهاب‌ها از نظر تاریخی ۳۲۴ است در بغداد. اما این چون نگفتند، کسی نگفته من دارم می‌گویم براتون. چون جایی نوشته نشده. چیزهایی که نوشته نشده عرض می‌کنم. اما بالاتفاق بین ۳۲۹ یا ۳۲۸ است.

و لذا بعضی‌ها احتمال چون صدوق هم در همین، صدوق و کلینی هم در همین سال، سال کلینی فوت می‌کند. صدوق پدر. احتمال دادند بعضی‌ها که مراد از تناسب نجوم یعنی فوت علما، یعنی علما زیاد فوت کردند. چون دو تا از بزرگان ما در این سال یکی دیگر هم هست، یکی دیگر هم هست، در این سال فوت کردند اسمش را تناسب نجوم گذاشتند. ولی تناسب نجوم معنای بارش شهاب، شهاب سنگ است. آن معنایش این است. آن ۳۲۴ است. ۳۲۹ نیست، ۳۲۸ هم نیست.

حالا به هر حال. بنابر مشهور که ۳۲۸ یا ۳۲۹ گرفتند، مرحوم ابن ولید ۳۴۳ است، یعنی ۱۴ سال، ۱۵ سال بعد از مرحوم کلینی فوت کرده، معاصر کلینی است. و عرض کردیم کراراً و مراراً شیخ صدوق متأثر از کلینی نیست اصولاً. به خلاف مکتب بغداد، مکتب دوم بغداد که با آمدن ایشان شروع شد. این مکتب دوم مثل شیخ طوسی و این‌ها کاملاً متأثر از کلینی هستند. باز متأثر از صدوق نیستند. این دو تا با همدیگر فرقشان این است. مرحوم کلینی متأثر مرحوم صدوق متأثر است به استادش ابن ولید (رحمه الله). الان این دو بزرگوار این حدیث را نیاوردند. شیخ طوسی منفرداً این حدیث را آورده. و شرح مفصلش را عرض کرده‌ایم، دیگر نمی‌خواهد تکرار بکنیم. و شیخ طوسی هم در «عدة» در اصول، استصحاب در شبهات حکمیه را حجت می‌داند. استصحاب را حجت می‌داند. لکن به این حدیث تمسک نکرده. خود شیخ طوسی با اینکه منفرداً این حدیث را نقل کرده، باز هم به این حدیث تمسک نکرده. آقایان اخباری‌ها این حدیث را آوردند.

تصادفاً شهرت این حدیث از زمان اخباری‌هاست. لکن اخباری‌ها گفتند این حدیث در باب موضوعات خارجی است، در شبهات حکمیه نیست. اصلاً مربوط به شبهات حکمیه نیست.

از زمان وحید بهبهانی به بعد گفتند نه آقا، این به شبهات حکمیه هم می‌خورد. تقریری که همین کتب متأخر است. «ان كنت علی یقین من وضوئک». بله. و «لا ینبغی لک أن تنقض». که این قضیه ارتکازی است. اگر قضیه ارتکازی است، موردش اصولاً عرض کردم، کل روایاتی که در باب استصحاب مرحوم شیخ طوسی و شیخ انصاری آورده، بین ۱۲ تا ۱۵ تاست. کلیه این روایات در شبهات موضوعی است. کلیه‌ی این روایات.

در یک روایت واحد هم سؤال در شبهات حکمیه نیست که استصحاب. و به قول مرحوم علامه محمد امین استرآبادی، در مجموعه روایاتی که ما در شبهات حکمیه داریم، بعضی‌هایش مطابق استصحاب است، بعضی‌هایش مخالف استصحاب است. پس بنابراین، روایت موردش در شبهات موضوعیه است. لکن این‌ها می‌گویند اشاره امام به یک قضیه ارتکازیه است. یک قضیه‌ی ارتکازی که انسان نقض یقین به شک نمی‌کند.

مشکلی که در روایت هست این است: استصحاب مفادش این نکته‌ی فنی است، چون جایی گفته نشده من عرض می‌کنم. مفاد استصحاب «توسعة الیقین بقاء». مفاد حدیث مبارک معلوم می‌شود که یک امری است که تحت تصرف انسان است. «لا تنقض الیقین بالشک».

لذا استاد ما آقای سیستانی حفظه الله می‌فرمودند که «لا تنقض الیقین» یعنی یقین باقی است «بقاء». یقین توسعه است. کنایه گرفتند. مثل زید کسر ما. این را کنایه گرفتند، کنایه گرفتند از توسعه. خب خلاف ظاهر است. کنایه گرفتن از خلاف ظاهر. «لا تنقض الیقین بالشک» خطاب است. این نیست که بگوید «توسعة الیقین بقاء».

و لذا عرض کردم مرحوم محقق تهرانی آقای شیخ هادی تهرانی که معروف است به مکفّف (رضوان الله تعالی علیه)، این روایت مبارکه را حمل کرده بر قاعده‌ی مقتضی و مانع. و اگر ما باشیم و طبق قاعده خب با حرف ایشان بهتر جور در می‌آید. یعنی می‌گوییم «مقتضی و مانع»، یعنی این. یعنی اگر یک سببی آمد، این سبب محدودیت نداشت، بعد در آثار او شک کردیم، آثار را بار کنیم. مثلاً وضوء ان كنت علی یقین من وضوئک، وضو آمد وضو سبب طهارت است می‌شود با آن نماز بخوانیم بعد شک می‌کنیم که می‌شود نماز بخوانیم یا نه این اثر را بار می‌کنیم، لا تنقض الیقین این را دقت کردید این بالاتر باز بهتر می‌سازد.

قاعده‌ی مقتضی و مانع که مرحوم تهرانی فرمودند این غیر از قاعده‌ی مقتضی و مانع که در رسائل شیخ آمده در کلمات آقایان آمده این غیر از آن قاعده است لذا خود من هم در دوره‌ی اول اعتقاد این است که حدیث ناظر به این معناست لکن چون کلمات ایشان را ندیده بودم اسمش را گذاشتم قاعده‌ی اسباب .

یعنی هر وقت شما سببی آمد آثار را بار کنید تا اینکه آن سبب یقیناً از بین برود. تا آن سبب از بین رفته، لذا دقت کردید؟ استصحاب پس در حقیقت برای توسعه‌ی یقین بقاء است. استفاده «توسعة یقین بقاء» از این روایت مشکل است. مگر همین طور کنایه باشد. مگر همین طور کنایه باشد.

یا حرف مرحوم محقق تهرانی را قبول نکنیم که این روایت ناظر به قاعده‌ی مقتضی و مانع است. که این روایت ناظر به قاعده مقتضی و مانع است. مراد از مقتضی یعنی سبب. مانع چیزی که مزیل سبب باشد. «فانک کنت علی یقین من وضوئک». البته آقایان بعدی‌ها امثال مرحوم آقای خمینی و دیگران اشکال کردند که این حدیث مثبت هم هست. استصحاب، اصل عملی است. مثبت. چرا؟ چون حدیث می‌گوید «کنت علی یقین من وضوئک». ما در روایات موضوع است. اصل عملی اصولاً این طوری است، باید تنقیح موضوع بکند. موضوع ما در روایت «لا صلاة الا بطهور». نه «صلاة الا بوضوء». چون می‌گوید: «وضو داشتی، حالا یقین پیدا کن وضو هست.» خب این مثبت می‌شود. چون یقین پیدا کنی وضو هست یعنی طهارت هست. باید امام اگر می‌خواستند اصل جاری کنند، باید می‌فرمودند: «فانک کنت علی یقین من طهورک».

لذا یک اصلی که آقایان مشکل پیدا کردند، این مثبت است. چون گفته: «انک کنت علی یقین من وضوئک». و خب «وضوء» موضوع است، آن وقت «وضوء». موضوع لسان دلیل نیست. موضوع لسان دلیل لا صلاة الا بطهور موضوع لسان دلیل بطهور است، نه وضو. پس باید بگوییم لازمه‌اش است اگر لازمه شد می‌شود اصل مثبت. روشن شد؟

و لذا مرحوم شیخ و دیگران جواب دادند و نائینی هم همین طور. اگر لازم خفی باشد، اشکال ندارد، لازم جلی را نمی‌گیرد. و اینجا گفتند لازم خفی است. چون اگر وضوء باقی باشد خب طاهر هم هستی، طهور هم هست. واسطه خفی است. اگر واسطه خفی باشد، دیگر اشکال ندارد. اینجا واسطه خفی است. دقت فرمودید؟ مثل باز مرحوم آقای خمینی اشکال می‌کردند که واسطه چه خفی باشد، چه جلی باشد، نمی‌گیرد. اصول عملیه لوازم را نمی‌گیریم. می‌خواهد واسطه خفی باشد یا واسطه جلی باشد. و انصافاً عرض کردم ما باشیم و ظاهر روایت و استصحاب را به معنای عقلایی‌اش بگیریم، نمی‌خورد. انصافاً باید تصرف بکنیم.

یکی به لحاظ تصرفش، به لحاظ اینکه «لا تنقض» ظاهرش خطاب است. البته «لا تنقض» دو جور خوانده شده: «لا تنقض یقین» که خبر باشد، «لا تنقض یقین» که نهی باشد. علی کل حال فعل است. چه «لا تنقض یقین» باشد، چه «لا تنقض یقین» باشد. روشن شد؟ علی ای حال فعل است. این فعل با مبنای مرحوم محقق تهرانی بهتر می سازد. یا مبنای آقای سیستانی که بگوییم این کنایه است از «توسعة یقین بقاء». این را چرا ایشان گفتند؟ چون فهمیدند که استصحاب در معیار عقلایش این است. شاید صاحب جواهر (قدس الله نفسه) نظر مبارکش این است که ما در استصحاب به حدیث عمل کرده ایم، نه به قاعده عقلایی. انصافاً اگر به قاعده عقلایی عمل بکنیم، فرقی بین استقبالی و حالی ندارد. اگر شما یک یقینی پیدا کردید، یقین را توسعه بدهید. اگر یک یقینی پیدا کردید، این یقین را توسعه بدهید. یقین سابق باشد به الان توسعه بدهید. یقین الان باشد به آینده توسعه بدهید اگر به قاعده عقلایی نگاه کردیم.

اما اگر به لسان روایت نگاه کردیم: «كنت علی یقین من وضوئک». «من كان علی یقین فاصابه شک». «من كان علی یقین». این ظاهرش این است که زمان لحاظ کرده، زمان ماضی را لحاظ کرده. ظاهرش این طوری است. «من كان علی یقین». پس اگر لحاظ کرده زمان ماضی را، استصحاب استقبالی نمی گیرد. البته عرض کردم این مطلب را تا حالا به این معنا از کسی نشنیده ام. این اولین بار است من گفتم اینجا این مطلب را متعرض بشویم، حالا که بحث استصحاب است.

پس این را که ایشان فرمودند استصحاب استقبالی جاری می شود، اشکال این مسئله ی اول.

یکی از حضار: حالا بالاخره نظر شما چی می شود؟ موافق با این نیستید که بنای عقلایی نه،

آیت الله مددی: نظر ما این است که بنای عقلایی است چون روایت را قبول نکردیم. نظر نهایی این است که بنای عقلایی است.

یکی از حضار: پس آن نظری که گفتید قاعده اسباب و این ها چیست؟ گفتید مقتضی و مانع...

آیت الله مددی: نه مقتضی و مانع روی معنای حدیث را قبول می کنیم. اگر حدیث را قبول بکنیم به مقتضی و مانع بیشتر می خورد.

دیگر اصل مثبت هم نمی شود. اما استصحاب نمی شود آن استصحاب نیست.

آن یک قاعده ی مستقل دیگری است که اگر هر سببی را شما پیدا کردید، خوب دقت کنید. آن سبب محدود نباشد ها، لا به شرط باشد.

یعنی بعضی از شاگردان ایشان یک رساله ای در مقتضی و مانع نوشتند (رحمة الله علیهم اجمعین). در آنجا ایشان توضیح داده. شرط آن

سبب محدودیت نداشته باشد. شرطش این است. آن سبب محدودیت نداشته باشد. این می گوید اگر وضو آمد، طهارت می آید. اگر وضو



آمد، طهارت می آید. این می خواهد بگوید بابا اگر وضو آمد، طهارت آمد، شما آثار طهارت را بار کنید تا وقتی یقین داشتیم وضو از بین رفته. این به همان قاعده‌ی مقتضی و مانع که ایشان گفت، شبهه است. انصافاً نه به خاطر اصل مثبت.

عرض کردم دو تا اشکال اساسی دارد یک اشکالش همین بود که اول این را ننوشتند غالباً. یک اشکال اصل مثبت دارد که نوشتند. نوشتار شده. به ذهن ما می آید که اشکال قوی است این با اصل عقلایی نمی سازد. و لذا این بحث‌هایی که در استصحاب و تنبیهات استصحاب و این‌ها آمده، پیش ما خیلی‌ها ساقط می شود خود به خود چون باید استصحاب را با معیار عقلایی قبول کرد، خیلی این‌ها با معیار عقلایی نمی سازد.

یکی از حضار: اماره می شود یا ابداع نفس؟

آیت الله مددی: نه، ابداع نفس است. آقای خویی آن را یک نوع اماره می دانند. آقای خویی، قدما ظاهرش را اماره می دانند. آقای خویی یک نوع اماره می دانند، لکن اماره‌ای است که لوازمش حجت نیست. یعنی یک چیزی واسطه‌ای بین امارات و اصول.

البته اصطلاحی است بین آقایان اصولی‌ها که استصحاب «عرش الاصول»، «فرش الامارات». نسبت به اصول بالاتر است، نسبت به امارات پایین‌تر است. آقای خویی می فرمایند اماره است. لکن اماره‌ای است که لوازمش حجت نیست. البته تعبیر «اماره و اصل» ما در روایات نداریم، آن را حساب بکنیم. «توسعة الیقین بقاء».

و لذا حق را با مرحوم نائینی می دانیم که شبهاتی که شک در رافع باشد، استصحاب را جاری نمی دانستند ایشان. ایشان از راه کلمه‌ی «نقض» لا تنقض. که شیخ انصاری هم اشاره می کند. ایشان شک در مقتضی را اگر شک در رافع باشد، قبول می کنند اگر شک در مقتضی باشد، این را جاری نمی دانستند. عرض کردیم عقلایی هم نیست. یعنی یک دفعه می دانید شما در این چراغ نفت هست به مقدار پنج ساعت. دو ساعت گذشت. این خاموش شد. کسی آن را خاموش کرد یا نه. خب می توانید استصحاب بکنید، بگویید نه، هنوز روشن است. اما در چراغ نفت است به اندازه دو ساعت یقیناً. احتمال هم می دهیم بیشتر از آن باشد. حالا سه ساعت گذشته. خود مقتضی شک دارد، شک در خود مقتضی. این دیگر استصحاب نیست، این توسعه‌ی یقین نیست. اگر در خود مقتضی که اصلاً این مقتضی هست باقی باشد یا نه، این خود به خود منتفی است، خود به خود از بین رفته. آن حالت یقین احتیاج ندارد که ما بخواهیم درش تصرف بکنیم. اصلاً نمی دانیم این نفت چقدر داشته. سه ساعت گذشته. اگر نفت به اندازه‌ی دو ساعت داشته باشد، الان خاموش شده. نفت به اندازه‌ی چهار



ساعت یا سه ساعت هنوز روشن است. اگر شک ما از این جهت باشد که در مقتضی شک داریم، این هم عقلایی نیست. حق با نائینی است.

یک نکته‌ی دیگر هم عرض کردم. مرحوم استاد آقای بجنوردی (قدس الله سره) در کتاب «منتهی» آنی که چاپ کرده‌اند، موافقت با نائینی کرده‌اند. لکن دوره اخیر که منتهی به سکتی ایشان شد، تو این مباحث تنبیهات استصحاب بود. من در حاشیه نسخه منتهی خودم نوشته‌ام روز اول سکتی ایشان در بحثشان برگشتند. بنا شد موافق مشهور باشند. شک در مقتضی باشد یا رافع. هر دو را بنا شد استصحاب از این مبنا روشن بشود که آقای بجنوردی مطلبشان عوض شده. آنی که در کتاب آمد، با آنی که در دوره اخیر (که ما در خدمت ایشان بودیم) عوض شد. مبنایشان به آن شد.

علی ای حال این یک نکته. چون وقت خیلی گذشته، من یک نکته دیگر عرض بکنم. حق این است که بحث استصحاب استقبالی اصلاً مطرح نیست. اصلاً بحث استصحاب استقبالی و غیر استقبالی مطرح نیست. ببینید یک قاعده‌ای دارند که مرحوم شیخ هم (شیخ انصاری) در رسائل در بحث حجیت مطرح می‌کند. می‌گوید اگر شک کردیم در حجیت یک چیز، استصحاب عدم حجیت می‌کنیم. استصحاب عدم حجیت. بعد شیخ اشکال می‌کند.

ببینید، بنای علما بر این است بنای عقلا هم بر همین است. اگر یک اثری به مجرد شک بار شد، احتیاج به اصل عملی نداریم. یعنی به مجرد اینکه شما شک بکنید این اثر می‌آید شما به مجردی که شک در حجیت بکنید اثر حجیت، چه نیازی داریم به استصحاب عدم حجیت چون در استصحاب لحاظ می‌خواهد یک: لحاظ حالت سابقه یقین سابق، دو: لحاظ شک لاحق، سه: می‌خواهد این یقین را بکشیم به زمان شک خوب چه داعی دارد این کار را بکنیم چه داعی دارد این راه طولانی را برویم به مجردی که شک کردیم عدم حجیت است مراد شیخ این است هر جا که یک اثری به مجرد عدم شک بار بشود احتیاج به مثل استصحاب و برائت و احتیاط و اینها نداریم به مجرد شک بار می‌شود آن اثر احتیاج نداریم برای اثبات آن اثر استصحاب، چون در استصحاب باید تصرف بکنیم این تصرف نمی‌خواهد مرحوم شیخ می‌گوید شما به مجرد اینکه شک در حجیت کردید اثر هم حجیت است حالا بگو این سابقا حجت نبوده شک می‌کنیم شارع حجت قرار داده یا نه اصل عدم جعل حجیت، استصحاب عدم حجیت، چه دلیلی دارد این کار را بکنیم؟

یکی از حضار: این اصل به معنای استصحاب نیست اصل عدم حجیت

آیت الله مددی: اها اینجا هم اگر شک در ابتلا باشد اصل عقلایی است اصلا احتیاج به استصحاب ندارد به مجرد اینکه شک بکند آیا مبتلا می شود یا مبتلا نمی شود چرا چون حکم عقل، چون حکم عقلی گرفتیم منوط است به استکمال تا آن شرایط استکمال تکمیل نشود عقل حکم نمی کند طبیعت حکم عقل این جوری است تا موضوع کاملا محرز نشود عقل حکم نمی کند.

پس اگر شک کرد که آیا ابطال دارد یا نه این شک در موضوع است دیگر احراز دارد، به مجرد شک دیگر حکم عقلی نمی آید نمی خواهد بگوییم آقا اصل عدم ابتلا در مستقبل است اصلا آن را نمی خواهد اصل عدم ابتلا هم نمی خواهد، به مجرد شک خودش بار می شود. هر اثری که به مجرد شک بار شد نیاز به اجرای اصل عملی نیست، خود مجرد شک خودش یک اثری می آورد چون در اصل عملی ابداع می کنیم، تصرف می کنیم. این به مجرد شک اصل عدم حجیت تمام شد. دیگه احتیاجی به آن مطالب ندارد. دقت فرمودید؟

به نظر ما این احتیاج به این بحثی که مرحوم نائینی فرمودند، یک کمی طولانی شد. لکن فواید خوبی بود. بحث طولانی که ایشان فرمودند، نیازی به آن نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين